

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020708**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع**: حقیقت وضع /مبحث وضع /مقدمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات گذشته به مسالک سه­گانه­ای که در تبیین حقیقت وضع در کلام مرحوم شهید صدر مطرح شده بود پرداخته و با محوریت کلام ایشان به نقد و بررسی این مسالک پرداختیم. در نهایت به مسلک قرن اکید که توسط خود ایشان برگزیده شده بود اشاره شد و به توضیحاتی در خصوص آن پرداختیم. در این جلسه به تکمیل بحث خواهیم پرداخت.

# حقیقت وضع در کلام مرحوم شهید صدر: قرن اکید بین لفظ و معنا

بحث دربارۀ حقیقت وضع بود. مرحوم شهید صدر فرمودند حقیقت وضع، بر پایۀ یک سری قوانین تکوینی استوار است:

1. قانون اول آن است که خداوند بشر را به گونه­ای خلق کرده است که در مواجهه با یک معنا، تصور آن معنا در ذهنش شکل می­گیرد؛ همانند مواجهه با شیر که باعث می­شود تصور آن در ذهن شکل بگیرد.
2. قانون دوم آن است که اگر مشابه معنای مورد نظر را تصور کند، تصور معنای مورد نظر نیز در ذهنش نقش می­بندد؛ همانند دیدن عکس شیر، که باعث می­شود تصور شیر در ذهن شکل بگیرد.
3. قانون سوم آن است که اگر بین دو معنا، ارتباط عمیق و اقتران اکید وجود داشته باشد، تصور یکی از دو معنا، به تصور معنای دیگر می­انجامد.[[1]](#footnote-1)

بشر وقتی به زمان­های گذشته مراجعه می­کند متوجه می­شود یک بچۀ خردسال، وقتی می­خواهد به مادر خود بفهماند به شیر نیاز دارد، یک راه این است که به مادرش بگوید من شیر می­خواهم؛ راه دوم آن است که به جای گفتن شیر، به وجود خارجی شیر اشاره کند و از این طریق مقصودش را افهام کند؛ راه سوم آن است که عکس شیر را نقاشی کند و از این طریق به مادر خود بفهماند که شیر می­خواهد.[[2]](#footnote-2) گویا مراحل اولیۀ افهام و لغت به این شکل بوده است که تصویر یک شیء منشأ افهام معنا به مخاطب می­شده. ایشان در ادامه می­فرماید بشر سپس به این نتیجه رسیده است که نیازی نیست دقیقاً عکس همان شیء را تصویرسازی کند بلکه می­تواند با استفاده از لفظی که با معنای مورد نظر ارتباط تنگاتنگ و اقتران اکید دارد مقصودش را به مخاطب افهام کند.

## عامل ایجاد قرن اکید بین لفظ و معنا

بر اساس فرمایشات مرحوم آقای صدر اقتران اکید بین لفظ و معنا یک عامل کمّی دارد و یک عامّل کیفی؛ عامل کمّی برای ایجاد اقتران بین لفظ و معنا، تکرّر و تکثّر استعمال لفظ در معنای مورد نظر است؛ عامل کیفی برای ایجاد اقتران عبارت از آن است که لفظ در شرائط خاصی قرار بگیرد که با معنای مورد نظر اقتران اکید پیدا کند؛ همانند اینکه یک عده­ای دور هم جمع شوند و بگویند ما این لفظ را برای این معنا وضع کردیم. بیان وضع در حضور جمع باعث می­شود بین لفظ و معنا ارتباط عمیق ایجاد شود و همین ارتباط عمیق حقیقت وضع است.

آقای حائری در حاشیه بحث­هایی را در تفاوت بین دیدگاه مرحوم آقای صدر و دیدگاه پاولوف دارند که از آن در می­گذریم و مطالعۀ آن را به خود دوستان واگذار می­کنیم.[[3]](#footnote-3)

## نقاط افتراق دیدگاه مرحوم شهید صدر با سائر دیدگاه­ها

مرحوم آقای صدر در ادامه به تمایزات دیدگاه خود با سائر دیدگاه­ها می­پردازند. ایشان می­فرماید تحلیل ارائه شده برای وضع سه نتیجه را در پی دارد:

1. نتیجۀ اول آن است که حقیقت وضع، یک امر حقیقی و واقعی است نه یک امر اعتباری و نه تعهّد و مانند آن. ولی ما در حقیقت در صدد ارائۀ تحلیلی از همان مسلک واقعی و حقیقی بودن وضع هستیم که این امر واقعی را توجیه و تبیین کند؛ یعنی چه اتفاقی می­افتد که چنین امر واقعی و حقیقی­ای رخ می­دهد و سائر مسلک­هایی که در کلمات آقایان بیان شده، سرّ و لبّ دلالت لفظ بر معنا را نمایان نمی­کند.
2. نکتۀ دوم ان است که وضع، دلالت تصوری ایجاد می­کند نه دلالت تصدیقی. ما یک دلالت وضعیه داریم که مستقیماً ناشی از وضع است. سؤال این است که دلالت وضعیه، چه نوع دلالتی است؟ آیا وقتی لفظ شنیده می­شود تصور معنا به ذهن مخاطب می­آید یا وقتی لفظ شنیده می­شود قصد متکلم نسبت به معنا به ذهن مخاطب می­آید؟ بر اساس مسلک تعهّد در دلالت وضعیه قصد معنا وجود دارد؛ بر اساس این مسلک، ما ملازمۀ بین لفظ، و قصد معنا را تعهّد می­کنیم در نتیجه دلالت وضعیه، از مقولۀ دلالات تصدیقیه به شمار می­رود یعنی از طریق لفظ به قصد و ارادۀ معنا توسط متکلم پی می­بریم. ولی سائر مسلک­ها همچون اعتبار لفظ بر معنا \_به تقریبات مختلف آن که به جهت رعایت اختصار از آن عبور کردیم\_ یا مسلک واقعیّ بودن وضع که توسط مرحوم شهید صدر مطرح شد، دلالت وضعیه را ذیل دلالات تصوریه می­گنجاند یعنی با شنیدن لفظ صرفاً تصور معنا در ذهن ایجاد می­شود نه اینکه متکلم نیز آن معنا را قصد کرده باشد. ایشان می­فرماید حقیقت وضع، اقتران بین لفظ و معنا است؛ نتیجۀ این تحلیل آن است که با شنیده شدن لفظ از یک موجود بی­شعور نیز معنای آن تصور می­شود؛ به عبارت دیگر شنیده شدن لفظ، بدون توجه به این که لافظش کیست، منشأ تصور معنا می­شود و این انتقال ذهن، حاصل اقتران اکیدی است که بین لفظ و معنا وجود دارد. خطور نمودن معنا در اثر شنیدن لفظ، ربطی به آن ندارد که لافظش ذی­شعور باشد یا فاقد شعور؛ همچنین اگر لافظش ذی­شعور است تفاوتی ندارد که لفظ را با قصد معنا بکار برده باشد یا بدون قصد معنا؛ چون حقیقت وضع ایجاد اقتران اکید است و این اقتران اکید بین ذات لفظ \_من أیّ لافظ صدر\_ و بین معنا برقرار می­شود بنابراین دلالت وضعیه، دلالت تصوریه است.

### اشکال محقق خوئی به اندراج دلالت وضعیه، ذیل دلالت تصوریه و پاسخ مرحوم شهید صدر به آن

محقق خوئی قائل به مسلک تعهّد هستند[[4]](#footnote-4). ایشان در مقام اشکال به کسانی که دلالت وضعیه را از مقولۀ دلالات تصوریه دانسته­اند چنین اشکال کرده­اند که وضع یک فعل اختیاری است که توسط واضع انجام می­شود. و این فعل اختیاری دارای هدف است.و هدف واضع نمی­تواند چیزی باشد که از غیر ذی­شعور صادر می­شود:

إن الدلالۀ التصوریۀ فی اللفظ المسموع من الجدار لا یصحّ فرضها دلالة وضعیة، لإن الهدف من الوضع إنما هو التفهیم و التفاهم بین العقلاء و أما الجدار الذی لا یعقل و لا یرید شیئاً فمدّ الوضع الی ما یسمع منه، لغو و لا فائدة فیه و یکون خلاف حکمة الواضع.[[5]](#footnote-5)

عملیات وضع، یک فعل اختیاری است که از واضع صادر می­شود و یک هدفی را دنبال می­کند؛ اگر هدف واضع این باشد که با شنیده شدن لفظ از دیوار نیز این معنا به ذهن برسد، فعل واضع، یک فعل بیهوده و لغو خواهد بود.

مرحوم آقای صدر در مقام پاسخ به اشکال فوق، می­فرمایند بر اساس تحلیلی که ارائه دادیم چنین اشکالی اساساً جایگاهی ندارد. به عقیدۀ ما واضع یک سببیت بین لفظ و معنا ایجاد می­کند و این سببّیت، نسبت به الفاظ صادر شده از غیر ذی­شعور نیز محقق است.

تعبیری وجود دارد که شاید برای روشن شدن مقصود مرحوم آقای صدر کارایی بیشتری داشته باشد. مرحوم جدّ ما زمانی که در زنجان بودند، رسالۀ جالبی به نام «الأمر بین الأمرین» نگاشتند که موضوع آن بحث سنت و تجدّد است. ایشان در سال 1344 هجری قمری این رساله را تألیف نمودند و ما هم­اکنون در سال 1445 قرار داریم بنابراین بیش از صد سال از زمان نگارش این رساله گذشته است. ایشان یک بحث جالبی دارند که با بحث مقاصد الشریعه­ای که این روزها مطرح است تناسب دارد. ایشان نکته­ای را مطرح می­کنند مبنی بر این که باید بین هدف احکام دین و ثمرۀ احکام دین تفکیک نمود. ممکن است شیئی از اهداف احکام دین نباشد ولی از ثمرات احکام دین باشد. به طور مثال من به منظور این که فرزندم را به مدرسه برسانم اتومبیل خود را از خانه بیرون می­آورم؛ خارج نمودن اتومبیل از خانه ممکن است ثمراتی هم داشته باشد؛ مثلاً ممکن است یکی از همسایه­ها خواب مانده باشد و با شنیدن صدای اتومبیل من از خواب بیدار شود و او هم فرزندش را به مدرسه برساند. پس هر چند هدف من از این کار، بیدار کردن همسایه نبود اما یک سری امور ناخودآگاه بر آن مترتب می­شود. هدف یک کار امری است که اختیاری محسوب می­شود. هدف چیزی است که تصورش علت غائی فعل من است. هدف همان علت غائی است و علت غائی شیئی است که خودش معلول است ولی تصورش علت است. این هدف ممکن است مضیّق باشد اما ثمراتش ممکن است موسع باشد. با عنایت به نکتۀ ذکر شده می­توان فرمایش مرحوم آقای صدر را به گونه­ای تبیین کرد که اشکال محقق خوئی به آن وارد نباشد.

محقق خوئی در اشکال به مطلب شهید صدر فرمودند که وضع یک فعل اختیاری است و یک هدفی را دنبال می­کند. در پاسخ به ایشان می­توان گفت هر چند هدف واضع، دلالت تصدیقیه است اما ثمره­ای که بر وضع مترتب می­شود در یک حوزۀ وسیع­تری شکل می­گیرد و نتیجه­اش تحقق اقترانی است که حتی اگر لافظ آن غیرذی­شعور باشد، نیز دلالت تصوریه شکل بگیرد.

البته ممکن است در اینجا نکتۀ دقیق­تری را مطرح کنیم که در بحث هدف و ثمره نیز به ذهن ما رسیده بود. مرحوم جدّ ما نتیجه­گیری­هایی در آن بحث می­کنند که به نظر ما تام نیست؛ ما قصد ورود به بحث ایشان را نداریم ولی این نکته را باید دانست که اگر فاعل به ثمره التفات نداشته باشد ممکن است کاری را انجام دهد که ثمره­اش اوسع از هدف باشد؛ اما این مطلب در مورد خداوند سبحان معنا ندارد چون خداوند نسبت به ثمرات احکام خود احاطه و آگاهی کامل دارد لذا آن ثمرات قهراً مطلوب او واقع شده ذیل اهداف قرار می­گیرد؛ به طور کلی ثمرات وقتی متعلق علم واقع شوند، مورد قصد و هدف نیز قرار می­گیرند لذا ممکن است یک حکم ثمرات متعددی داشته باشد. در اینجا جزئیاتی وجود دارد که قصد ورود به آن را نداریم.

با عنایت به نکتۀ ذکر شده ممکن است مقصود مرحوم شهید صدر از ذکر کلام محقق خوئی این بوده باشد که وقتی واضع می­داند با ایجاد وضع، اقترانی حاصل می­شود که منشأ می­شود لفظ چه از ذی­شعور و چه از غیر ذی­شعور شنیده شود موجب تصور معنا می­شود، قهراً اقتران حاصل از تلفظ غیر ذی­شعور را نیز قصد می­کند. وقتی واضع می­داند نتیجۀ کارش اقتران وسیعی است که شامل غیر ­ذی­شعور نیز می­شود قهراً آن را نیز قصد می­کند. پس هر چند غرض اصلی و اولی واضع آن است که افراد ذی­شعور لفظ را تلفظ نمایند اما واضع می­داند با استفاده از سببی این کار را انجام داده است که سببیتش اوسع از هدف و غرض اولی او است در نتیجه ثمرۀ وضع، اوسع از هدف اولی واضع است و واضع نیز این ثمرۀ اوسع را قصد نموده و متعلق هدف خود قرار می­دهد چون می­داند فعل او عامل ایجاد اقتران اکیدی است که بین ذات لفظ \_من أیّ لافظ صدر\_ و تصور معنا برقرار می­شود.

به نظر می­رسد مرحوم شهید صدر چنین تقریبی را برای اشکال محقق خوئی مدّ نظر داشته است.

1. نکتۀ سومی که به عنوان تمایز مطرح می­کنند، در تقریرات آقای هاشمی بسیار متفاوت از تقریرات آقای حائری بیان شده است لذا با توجه به این که این نکته در تحلیل فرمایش مرحوم آقای صدر اهمیّت زیادی دارد، هر دو تقریر را می­خوانیم.

آقای هاشمی چنین تقریر نموده است:

و يستخلص مما سبق توقف فعلية الدلالة الوضعيّة غالبا على العلم بالوضع، لأنه إنما تتحقق الدلالة بالإشراط و الاقتران فلا بد و أن يعيش الشخص ذهنيا حالة الأشراط و الاقتران بين اللفظ و المعنى لينتقل إلى المعنى عند سماع اللفظ و هذا يكون غالبا على أساس العلم بالوضع، و قد يحصل على أساس تلقيني، كأن تقرن أمام طفل مثلا بين اللفظ و المعنى على نحو خاص فتحصل العلقة في ذهنه عن طريق هذا التلقين فتؤثر هذه العلقة أثرها و إن لم يكن الطفل عالما بنفس هذه العلقة.[[6]](#footnote-6)

عبارت آقای حائری در صدد بیان این است که فهم معنی متوقف بر علم به وضع است ولی این توقف نکته­ای دارد که اصل مطلب همین نکته است:

قد اشتهر أن الدلالة علی اساس الوضع مشروطة بالعلم بالوضع و قد اتضح بما ذکرنا معنی اشتراطها بالعلم و سرّ ذلک فإنک عرفت أن روح الوضع هو اقتران اللفظ بالمعنا فی الذهن إذن ففی الحقیقة لم یتمّ الوضع بعد فی حق الجاهلین بالوضع.[[7]](#footnote-7)

ایشان می­فرماید وضع برای اقتران اکید است و این اقتران اکید برای جاهلین به وضع ایجاد نشده است در نتیجه وضع یک پدیده­ای است که یک سرش به واضع مرتبط است یعنی واضع باید کاری کند که این وضع ایجاد شود ولی کار واضع تمام­العلۀ نیست بلکه جزء­العلة است و جزء دیگر علت هم علم به وضع است؛ پس حقیقت وضع که اقتران اکید است در اثر عملیات واضع، به اضافۀ علم مخاطب به وضع شکل می­گیرد؛ إذن ففی الحقیقة لم یتمّ الوضع بعد فی حق الجاهلین بالوضع یعنی بدون علم به وضع هنوز وضع تمام نشده است. لعدم تحقق الاقتران المخصوص بین اللفظ و المعنی فی أذهانهم و تتمّ الدلالة عندهم غالباً بأن یعلموا بالوضع بمعنی أنّهم إذا علموا بانشاء اعتبار او تنزیل مثلاً او قرن سابق فی ذهن الأخرین بین اللفظ و المعنی فقد تحقق الاقتران فی اذهانهم ایضاً و علموا بالوضع و تتمّ الدلالة عندهم و قد تتّفق تمامیّة الدلالة من دون علم بالوضع بهذا المعنی و در ادامه همان بچه­ای را مثال می­زنند که گاهی علم به وضع ندارد اما نیازی به علم به وضع نیست و اقتران اکید در ذهنش ایجاد می­شود؛ مثلاً مادر آن شیء خارجی را در مقابل بچه گرفته و نامش را تکرار می­کند تا این اقتران در ذهن بچه شکل بگیرد.

این چکیدۀ فرمایشات مرحوم آقای صدر با ضمیمه نمودن برخی توضیحات بود.

### بررسی مسلک قرن اکید

بررسی فرمایش ایشان را از نکتۀ اخیر آغاز می­کنیم. ایشان فرمودند روح وضع، اقتران بین لفظ و معنا است. اقتران بین لفظ و معنا یعنی چه؟ آیا مقصود آن است که انسان با شنیدن لفظ، معنا را تصور می­کند بدون اینکه به شکل تفصیلی علم به وضع را تصور کند؟ ممکن است مقصود ایشان از مطلب اخیر این باشد که علم اجمالی به وضع در تحقق اقتران اکید دخالت داشته باشد نه این که لازم باشد حتماً علم تفصیلی به آن وجود نداشته باشد. ایشان در آینده در بحث دور بودن استفاده از تبادر برای کشف معنای موضوع­له، همین مطلب را مطرح می­کنند به این صورت که دلالت تبادر بر معنای موضوع­له متوقف بر علم ارتکازی به وضع است نه علم تفصیلی. آیا مراد ایشان این است که وضع باید به گونه­ای باشد که نیازی علم تفصیلی به وضع نباشد به این صورت که علم ارتکازی وجود داشته باشد یعنی عالم، باشد ولی علم به علم نداشته باشد و گویا قبل از آن اقتران اکید وجود ندارد؟ یعنی آیا مقصودشان این است که اقتران اکید باید به گونه­ای باشد که مخاطب با شنیدن لفظ مستقیماً به معنا پی ببرد و علم به وضع برای مخاطب مغفول­عنه باشد به این صورت که اگر مغفول­عنه نباشد کأن هنوز اقتران اکید حاصل نشده است؟

اگر مقصود ایشان چنین باشد به نظر می­رسد صحیح نیست. فرض کنید شخصی به هنگام نامگذاری فرزندش او را در آغوش گرفته و می­گوید نام فرزندم را محمود گذاشتم؛ بلافاصله شخص دیگری می­آید و می­گوید محمود را بده به من. وقتی شخص دوم می­گوید محمود را بده به من، با این که علم و تصور تفصیلی نسبت به وضع دارد اما از این لفظ به معنا پی می­برد. وقتی چنین گفتیم اساساً می­توان گفت اقتران اکید بین لفظ و معنا نیاز نیست؛ وقتی من می­دانم این لفظ برای این معنا وضع شده است، همین که علم دارم که این لفظ برای این معنا است \_با صرف نظر از اینکه «برای معنا بودن» را از قبیل علی المعنی یا تحت المعنی یا به شکلی دیگر تحلیل کنیم\_ کافی است برای این که با شنیدن لفظ معنایش به ذهنم خطور کند پس اقتران اکید به معنای آنکه خود لفظ ذاتاً منشأ انتقال معنا شود نیازی نیست. پس لفظ می­تواند با توجه به علم به وضع، معنا را به ذهن شنونده انتقال دهد. گاهی ممکن است واضع، لفظ را برای معنا قرار دهد ولی با توجه به این که افراد می­دانند علم به وضع وجود ندارد، واضع همان ابتداء یک دفترچه راهنما در اختیارشان قرار می­دهد تا با شنیدن لفظ به معنا پی ببرند. خصوصاً در زمان­های قدیم پیام­هایی که جنبۀ امنیّتی داشته یک رمزگشا داشته است؛ یعنی ابتداء پیام رمزی ارسال می­شده و سپس رمزگشایش را می­فرستادند. ممکن است گاهی وضع به این شکل باشد که واضع بگوید من این لفظ را برای یک معنایی قرار دادم به طوری که شما با اعمال دقت یا با مراجعه به دفترچه راهنما یا با هر وسیلۀ دیگری به معنایش پی ببرید. در اینجا پدیدۀ وضع تحقق پیدا کرده است بدون اینکه اقتران اکیدی در کار باشد.

باید توجه داشت که ما نمی­گوئیم اقتران اکید، پدیدۀ وضع را به دنبال ندارد بلکه معتقدیم پدیدۀ وضع الزاماً به اقتران اکید نیازمند نیست.

همچنین این که ایشان وضع تعیینی را به معنای اقتران اکیدی می­داند که عاملش کیفی است نیز صحیح نمی­باشد؛ چون لزومی ندارد واضع در وضع تعیینی حتماً در کیفیتی خاص و در حضور جمع اقدام به وضع کند. به طور مثال زبان اسپرانتو که توسط پروفسور زامنهوف اختراع شد ممکن است به گونه­ای باشد که اشخاص برای اینکه با این زبان انس بگیرند نیازمند به دفترچۀ راهنما باشند؛ پس ممکن است استعمال هم صورت بگیرد اما بلافاصله تصور معنا در ذهن شنونده حاصل نشود بلکه پس از مراجعه به دفترچۀ راهنما صورت معنا در ذهنش ایجاد شود. کتابی است برای کلیدر دولت آبادی که مربوط به منطقۀ خودشان بوده و بر اساس زبان محلی نوشته شده است لذا الفاظ محلی زیادی در آن بکار رفته است. در کنار این کتاب یک جزوة راهنما گذاشته شده که معنای آن الفاظ محلی را بیان می­کند. سؤال اساسی آن است که آیا نگارش این کتاب توسط کلیدر دولت آبادی بر خلاف قواعد وضع است؟ آیا وضع حتماً باید به گونه­ای باشد که علم تفصیلی به وضع برای تحقق دلالت بر معنا در کنارش نباشد؟ به نظر می­رسد چنین قیدی وجود ندارد؛ همین مقدار که این لفظ برای افادۀ این معنا قرار داده شده کفایت می­کند.

به نظر می­رسد اصل اشکال ناشی از آن است که مرحوم حاج شیخ برای اثبات مسلک تعهّد مطلبی را بیان می­کنند مبنی بر این که نمی­توان بین دو شیئی که علقه­ای در بینشان نیست، علقه ایجاد کرد بنابراین باید برای توجیه حقیقت وضع به مسلک تعهّد قائل شویم[[8]](#footnote-8). اشکال ما به استدلال ایشان آن است که به چه دلیل ادعا می­کنید نمی­توان بین دو شیء علقه ایجاد کرد؟ ما می­توانیم بین دو شیء علقۀ تصوری ایجاد کنیم. واضع می­گوید این لفظ را برای این می­آورم که این معنا به ذهن مخاطب خطور داده شود؛ همین که مخاطب به این جمله توجه کند معنا به ذهنش خطور می­کند و نیازی نیست به وضع به معنای قرار دادن لفظ بر معنا \_حال قرار دادن لفظ بر معنا به هر شکل که تحلیل شود چون فعلاً قصد پرداختن به این جزئیات را نداریم و در آینده به آن خواهیم پرداخت\_.

به نظر می­رسد تعبیری که در کلمات قوم گفته شده «الوضع جعل اللفظ بإزاء المعنی» حتی از قرن اکیدی که توسط مرحوم شهید صدر مطرح شده بسیار روشن­تر است. مبنای قرن اکید ایشان، بیشتر برای تحلیل وضع تعیّنی کارایی دارد که در جلسۀ آینده بیشتر به توضیح آن می­پردازیم. همچنین به توضیح این مطلب خواهیم پرداخت که وضع از قبیل دلالت تصوری است یا تصدیقی.

1. مباحث الاصول ج1 ص1 ص99 [↑](#footnote-ref-1)
2. بیان یک خاطره از استاد: در زمان کودکی، در مشهد والدۀ ما به من یک تومان پول داد تا بادنجان بخرم؛ در میان راه فراموش کردم که قرار بود با این یک تومان چه چیزی بخرم؛ به مغازه رفتم و دیدم گوجه یک تومان، است یک کیلو گوجه خریدم. وقتی به خانه رفتم والده گفتند این چیست که خریدی؟ گفتم مگر شما گوجه نخواسته بودید؟ ایشان عکس یک بادنجان را کشیدند و گفتند برو مغازه بگو از این چیزها می­خواهم. [↑](#footnote-ref-2)
3. حاشیۀ مباحث الاصول ج1 ص1 ص101 [↑](#footnote-ref-3)
4. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏1، ص: 50 [↑](#footnote-ref-4)
5. حاشیۀ مباحث الاصول ج1 ص1 ص104 [↑](#footnote-ref-5)
6. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 83 [↑](#footnote-ref-6)
7. حاشیۀ مباحث الاصول ج1 ص1 ص105 [↑](#footnote-ref-7)
8. دررالفوائد ( طبع جديد )، ص: 35 [↑](#footnote-ref-8)